

## رابطه باید و هست با تأکید بر نظریه ضرورت بالقیاس حضرت آیت‌الله مصباح یزدی دامت برکاته

فاطمه محمودی ۱

چکیده:

درباره ی مفاد بایدها و نبایدها مطلق و بایدهای اخلاقی، نظریاتی عرضه شده که در اینجا به سه نظریه مهم‌تر پرداخته شده است: (۱) مفاد باید، ضرورت بالغیر برآمده از اراده ی فاعل است؛ (۲) مفاد باید، ضرورت ادعائی و جعلی است؛ (۳) مفاد باید، ضرورت بالقیاس است؛ نظریه سوم مورد قبول نوشتار حاضر است؛ زیرا دیدگاه نخست ضرورت قبل از اراده ی را پاسخ نداده و نظریه دوم دچار لغویت است. دیدگاه سوم بایدها را بر هست ها مبتنی می‌داند به این نحو که باید اخلاقی از رابطه فعل فاعل مختار با کمال مطلوبش انتزاع می‌شود.

واژگان کلیدی: ضرورت، باید، فعل، غایت، ضرورت بالغیر، ضرورت بالقیاس، ضرورت ادعائی، مصباح

فصلنامه علمی،  
شماره نهم / پاییز ۱۳۹۶

فصلنامه علمی حضرت عبدالعظیم ع. حواهران

مفاد "بایدونباید" های اخلاقی از جمله مباحث مهم فلسفه اخلاق است و مباحث زیادی بدان وابسته است؛ همچون "رابطه ی باید و هست"، "کلیت قضایای اخلاقی"، "رابطه دین و اخلاق" و غیر آن.

بحث "الزامات اخلاقی و رابطه باید و هست" بحثی ذو ابعاد است که تفکیک این ابعاد و بحث کافی درباره هر یک از آن‌ها لازم است.

بعد اول، بُعد معنانشناسی، چیستی و ماهیت الزام عقلی و اخلاقی است. اینکه آیا الزام اخلاقی به معنای ضرورت است و اگر هست کدام یک از اقسام ضرورت - ضرورت‌های معهود ما در فلسفه یا منطق - هست؟

بُعد دوم، بُعد وجودشناسی ارزش و الزام اخلاقی است. پرسش‌هایی مانند اینکه آیا الزام اخلاقی وجود دارد؟ و اگر وجود دارد آیا وجودش حقیقی و واقعی است یا اعتباری؟ اگر حقیقی و واقعی است آیا وجود مستقل و مجزا در عالم خارج دارد که در این صورت، مفهوم الزام اخلاقی مفهوم ماهوی می‌شود. یا اینکه وجود و واقعیت الزام اخلاقی به واسطه وجود و واقعیت منشأ انتزاعش هست که در این صورت، مفهوم الزام اخلاقی، معقول ثانی فلسفی می‌شود. این نوع پرسش‌ها در حیطه وجودشناسی الزام اخلاقی است..

بُعد سوم، شناخت الزام اخلاقی است. ابزار، راه‌ها و منبع شناخت الزام اخلاقی چیست؟ آیا فقط عقل نظری، یا فقط عقلی عملی و یا اینکه عقل عملی مبتنی بر عقل نظری است. آیا وجدان یا فطرت، طبیعت و سرشت انسانی است و یا شهود است. سؤال بسیار اساسی در مباحث فلسفه اخلاق که در ادبیات اسلامی هم به آن کمتر پرداخته شده این است که توجیه الزام اخلاقی چیست؟ آیا باید به مجموعه و سلسله‌ای از الزامات اخلاقی قائل شویم که در نهایت به الزامی بدیهی ختم می‌شود و آن الزام بدیهی موجه مبین الزامات دیگر است. آیا بدهت الزام اخلاقی معنا دارد؟ این مباحث، به بحث‌های معرفت‌شناسی مربوط می‌شود..

بُعد چهارم، برخی از مسائل و سؤال‌هایی است که درباره الزام اخلاقی به وجود آمده است؛ مثل تزاخم و تعارض الزامات. (کرسی‌های نظریه‌پردازی تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی ۲، ۷ مهر ۱۳۸۵، مجمع عالی حکمت اسلامی) در این پژوهش به بعد اول و دوم پرداخته می‌شود و دو بعد آخر محل بحث نمی‌باشد.

#### نظریات در باب الزام اخلاقی

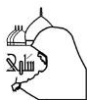
الزام اخلاقی به لحاظ معنانشناسی، به معنای ضرورت می‌باشد و این سؤال که کدام قسم از اقسام ضرورت فلسفی در باید اخلاقی مطرح است؟ حداقل سه دیدگاه متفاوت را در پی خواهد داشت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

در تحلیل الزامات اخلاقی، از حیث وجودشناسی نیز دو رویکرد کلی وجود دارد: ۱. واقع‌گرا؛ ۲. غیرواقع‌گرا. واقع‌گرا، کسانی هستند که معتقدند الزامات اخلاقی، واقعیتی دارند. غیرواقع‌گرایان معتقدند که الزامات اخلاقی، واقعیتی ندارند. تحلیل‌هایی را که قائل به اعتباری بودن و یا نوعی قرارداد است و بستگی به میل، سلیقه، عرف، عادت و... دارند را در زمره نظریات غیرواقع‌گرا دسته‌بندی می‌کنند.

درباره "ضرورت" و "باید" اخلاقی نظریات مختلفی ارائه شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

مفاد باید اخلاقی، ضرورت بالغیر است؛

مفاد باید اخلاقی، ضرورت ادعایی است؛



مفاد باید اخلاقی، ضرورت بالقیاس الی الغیر است.

نظریه اول: ضرورت بالغیر

طبق این دیدگاه، مفاد بایدهای اخلاقی ضرورت بالغیر است.

بایدهای اخلاقی به معنای ضرورت است؛ ضرورتی که از ناحیه فاعل مختار ایجاد می‌شود؛ یعنی فاعل مختار با اراده و تصمیم و خواست خود به فعل خود ضرورت می‌بخشد؛ زیرا فاعل مختار فعلت اراده و تصمیم خود است و وقتی تصمیم بر انجام کاری می‌گیرد، علت تامه ی تحقق فعل را فراهم می‌کند و با وجود علت تامه ی فعل، فعل ضرورت بالغیر می‌یابد و "باید" اخلاقی، همان ضرورت بالغیر برآمده از اراده و تصمیم فاعل مختار در مورد فعل خود است.

باید گفت: رابطه ی فاعل مختار با فعل خود، رابطه ی امکانی است؛ یعنی ممکن است آن را انجام دهد و ممکن است انجام ندهد آنچه این امکان را به ضرورت تبدیل می‌کند، اراده و تصمیم فاعل مختار برای انجام آن فعل است. به محض اینکه فاعل مختار تصمیم انجام فعل را می‌گیرد، آن فعل دارای ضرورت می‌گردد و می‌توان گفت: باید فعل مذکور را انجام داد، مثل اینکه باید غذا خورد و یا باید راست‌گو بود یا راست گفت (حائری یزدی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۲-۱۰۴)

نقد و بررسی نظریه اول

در این نظریه "باید" با "ضرورت" بالغیر که از ناحیه اراده فاعل محقق می‌شود به یک معنا گرفته شده بود؛ یعنی "باید" غذا بخورم، بدین معناست که من با اراده کردن در باب خوردن غذا و تصمیم بر غذا خوردن، به غذا خوردن که فعلی اختیاری و ممکن الوقوع بود، ضرورت بخشیدم و "من باید غذا بخورم"، یعنی "به دلیل تصمیمی که گرفته‌ام غذا خوردن برای من ضرورت یافته است."

درحالی‌که ما ابتدا می‌فهمیم "باید غذا بخوریم" و سپس اراده می‌کنیم که غذا بخوریم. به طوری که اگر قبل از تصمیم به ما بگویند آیا باید غذا خورد؟ مردد می‌شویم و تأمل می‌کنیم و جوابی نداریم جز اظهار تردید!

از سوی دیگر، تصمیم ما می‌تواند هر فعلی را متصف به باید نماید و اخلاقی بودن یا نبودن افعال وابسته به تصمیم ما خواهد بود.

خلاصه آنکه تصمیم بر فعل و سپس اقدام بر انجام آن، یک ضرورت بالغیر نسبت به فعل ایجاد می‌کند، ولی این ضرورت به مراتبی مؤخر از "ضرورت و باید" در قواعد اخلاقی است. (معلمی، ضرورت بالقیاس و بالغیر مفاد بایدهای اخلاقی، قبسات، پاییز ۱۳۸۸، ص ۱۴۶)

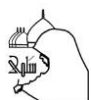
نظریه دوم: ضرورت ادعائی

بر پایه این دیدگاه، مفاد بایدهای اخلاقی ضرورت مجازی، جعلی و ادعائی است. این نظریه بر چند مقدمه مبتنی است:

الف) بین فاعل مختار و فعل او رابطه ی امکانی برقرار است - چنانکه گذشت؛

ب) با رابطه ی امکانی فعل از فاعل بالضروره صادر نمی‌شود؛

ج) میان فعل و نتایج آن، ضرورت بالقیاس برقرار است؛ زیرا فعل، یکی از عامل تحقق نتیجه است و بین هر علت و معلولی ضرورت بالقیاس برقرار است؛ یعنی با توجه به تحقق معلول، علت ضرورت دارد. اگر نتیجه ی فعل محقق باشد، ضرورتاً فعل محقق شده است و یا اگر فعل موجود شود، ضرورتاً نتیجه ی محقق خواهد شد؛





د) انسان، خواهان پاره‌ای از نتایج افعال خود است، مثل سیر شدن که معلول غذا خوردن است و یا امنیت اجتماعی که معلول افعال و قوانین خاصی است، مثل جعل قانون مجازات مجرم و غیره؛

ه) برای رسیدن به نتایج مطلوب، انجام افعال خاصی ضرورت دارد والا انسان به اهداف و نتایج مطلوب خود نمی‌رسد؛

و) با وجود رابطه‌ی امکانی میان فعل و فاعل مختار، انسان فعل را با وصف ضرورت انجام نمی‌دهد و یا ضرورتی برای انجام فعل نمی‌بیند و یا خود را ملزم به انجام آن نمی‌یابد و درنهایت، ممکن است فعل انجام نشود؛

ز) اگر انسان فعل را انجام ندهد به اهداف و نتایج مطلوب نمی‌رسد؛

ح) پس باید چاره‌ای اندیشید تا انسان فعل را ضرورتاً انجام دهد؛

ط) انسان می‌تواند بین خود و فعل خود، جعل ضرورت کند تا فعل ضروری گردد و اگر ضروری شد، حتماً صورت می‌گیرد.

توضیح: وقتی انسان می‌گوید: حسن شیر است، کار مجازی و اعتباری انجام داده است؛ به این صورت که حسن را که واقعاً مصداق انسان است به دلیل شجاعت، مجازاً مصداق شیر - حیوانی در جنگل - قرار داده است و چنین کارهای مجازی در ادبیات فراوان است و اثر آن، ترغیب به کار یا منع از کاری است.

پس اعتبار، عبارت است از اینکه چیزی را مصداق عنوانی قرار دهیم که حقیقتاً مصداق آن عنوان نیست؛ ولی از باب مجاز و ادعا مصداق آن است برای ترغیب به کاری.

همین کار ادعائی را می‌توان در مورد مطلق افعال از جمله افعال اختیاری انجام داد و رابطه‌ی میان فاعل مختار و فعل که رابطه‌ی امکانی است، مجازاً و ادعائاً مصداق یک رابطه ضروری قرار داد و به جای اینکه بگوییم: من ممکن است غذا بخورم، بگوییم: "من باید غذا بخورم."

ضرورت حقیقی و واقعی میان علت و معلول است، مثل رابطه میان فعل و نتیجه‌ی آن، مثل غذا خوردن و سیر شدن که چون غذا خورد علت سیر شدن است، بین این دو ضرورت بالقیاس برقرار است و همین "ضرورت" را از اینجا می‌گیریم و در مورد رابطه‌ی میان فاعل و غذا خوردن قرار می‌دهیم؛ یعنی رابطه‌ی امکانی بین فاعل (علی) و غذا خوردن را مصداق این رابطه ضروری می‌انگاریم؛

ی) این جعل و قرارداد لغو و بیهوده نیست؛ زیرا بر اساس رابطه، بین غذا خوردن و سیر شدن (تأمین نیازهای بدن) تنظیم شده است؛ یعنی -مثلاً- علی چون فهمید میان غذا خوردن و سیر شدن (تأمین نیازهای بدنی او) رابطه علی و معلولی وجود دارد و سیر شدن نیز مطلوب اوست، برای رسیدن به آن هدف و مطلوب کاری کرده که انجام فعل غذا خوردن ترغیب شود و آن را انجام دهد و لذا گفت: باید غذا بخورم.

پس این جعل‌ها با پشتوانه‌ی واقعی صورت می‌گیرد و بر اساس مصالح و مفاسد تنظیم می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر، مبتنی بر واقع است (علامه طباطبایی، ۹۳: ۱۳۵۶-۱۰۲؛ مطهری ۱۳۶۲ ص ۱۹۱-۱۹۳؛ همو، ۱۳۷۲: ج ۱، ۹۵۴-۹۵۵؛ همو، ۱۳۷۳ ج ۷، ص ۲۳۲ و ۳۷۱-۲۷۲ و ۴۰۰-۴۰۱)

حاصل سخن آنکه: مفاد بایدونبایدهای اخلاقی "ضرورت ادعائی" است و می‌توان استدلال در این باب را طبق این نظریه چنین تنظیم کرد.

بین غذا خوردن و سیر شدن، رابطه‌ی علیت و ضرورت بالقیاس برقرار است.

من خواهان سیر شدن هستم و یا مطلوب من سیر شدن است.

پس باید (ضرورت دارد) بین خود و غذا خوردن جعل "باید" کنم (تا با این جعل ترغیب به فعل شوم و با انجام فعل به مطلوب خود برسیم).

نقد و بررسی نظریه دوم

نکات قابل توجه در نظریه دوم چند چیز است:

ضرورت مورد نظر در "باید" و "نباید" جعلی و قراردادی است، نه کشفی؛ یعنی عقل آن را کشف نمی‌کند، بلکه جعل می‌کند؛ این جعل بر اساس یک کشف است؛ یعنی کشف رابطه علی و معلولی میان فعل (غذا خوردن) و نتیجه (سیر شدن) و یا هر فعل و نتیجه اخلاقی آن، و همین کشف به کمک عوامل دیگر - که بدانها اشاره می‌گردد - پشتوانه یک جعل است؛ عوامل دیگر: الف- رابطه امکانی بین فعل و فاعل مختار. ب- نیاز انسان به امور فراوان که با افعال خاصی حاصل می‌شوند، مثل سیر شدن که با غذا خوردن حاصل می‌شود یا نتایجی که با فعل اخلاقی حاصل می‌شود. د- با صرف رابطه امکانی، فعل محقق نمی‌شود و نیاز به یک واسطه است و آن واسطه یک کار مجازی و جعل و قراردادی است.

حاصل این مقدمات آن است که انسان دست به فعل می‌زند:

غذا خوردن، علت سیر شدن است.

من طالب سیر شدن هستم.

بین من و غذا خوردن رابطه امکانی برقرار است.

به صرف رابطه امکانی، فعل محقق نمی‌شود و جعل لازم است.

پس "باید" بین خودم و غذا خوردن جعل "باید" کنم.

در جمله "۵" که حکم نتیجه مقدمات چهارگانه را دارد، دو "باید" وجود دارد؛ "باید" اول یک کشف، درک و فهم است و "باید" دوم یک جعل و قرارداد؛ مقدمه "۴" بدیهی نیست و باید اثبات شود یعنی به چه دلیل جعل لازم است؟ و ثانیاً، این جعل به چه دلیل لازم‌الاجرا است؟!

اگر در پاسخ گفته شود دلیل آن است که با این جعل انسان به نیازهای خود پاسخ مثبت می‌دهد؛ یعنی با جعل "باید" برای غذا خوردن، غذا می‌خورد و با غذا خوردن، سیر می‌شود و نیازهای بعدی او تأمین می‌گردد.

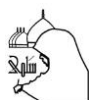
ما در پاسخ خواهیم گفت اگر جعل بدون پشتوانه بود، سودی نداشت و اگر پشتوانه منطقی و عقلی داشته باشد، مورد نیاز نیست و لغو است؛ زیرا اگر گفته شود:

غذا خوردن، علت سیر شدن است.

سیر شدن، مطلوب من است.

پس باید غذا بخورم.

بنابراین بدون جعل و قرارداد به یک کشف نائل شده‌ایم؛ یعنی از رابطه علی و معلولی بین غذا خوردن و سیر شدن و تأمین نیاز بدن با سیر شدن انسان به کشف "باید غذا بخورم" نائل می‌شود و بدون هیچ جعلی و قراردادی می‌فهمد که باید و ضرورت دارد که غذا بخورد و اگر این درک را نداشت، جعل نمی‌کرد و با این درک، جعل لغو است.



نظریه سوم: ضرورت بالقیاس الی الغیر

مفاد بایدونبایدیهای اخلاقی ضرورت بالقیاسی الی الغیر است.

همان‌طور که در نظریه پیشین گذشت، بین غذا خوردن (فعل) و سیر شدن (نتیجه) رابطه علی و به دنبال آن، ضرورت بالقیاس الی الغیر برقرار است.

مفاد بایدونباید همین ضرورت بالقیاس بین فعل (غذا خوردن) و نتیجه (سیر شدن) است؛ یعنی بالقیاس به سیر شدن، غذا خوردن ضرورت دارد و هرکس طالب سیر شدن است، باید غذا بخورد (مصباح، آموزش فلسفه، ۱۳۶۶: درس ۲۰)

نتیجه این نظریه آن است که مفاد بایدونباید یک ضرورت واقعی و حقیقی است، که به تفضیل در ذیل به آن پرداخته می‌شود. ساختار جملات اخلاقی

جملات اخلاقی را می‌توان به دو صورت بیان کرد؛ هم به صورت اخباری، مثل «عدالت خوب است»، و هم به شکل انشایی، مانند «باید عدالت ورزید» و اغلب نیز به هر دو گونه به کار برده می‌شوند. بنابراین مفاهیمی که در جملات اخلاقی به کار می‌روند، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف) مفاهیمی که در ناحیه «موضوع» یا «نهاد» و یا «مسندالیه»<sup>۲</sup> جملات اخلاقی به کار می‌روند، مانند: عدل، ظلم، صدق، کاذب، حسد، غبطه، غضب، عجب، حیا، سقط‌جنین، وفای به عهد و امثال آن؛

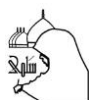
ب) مفاهیمی که در ناحیه «محمول» یا «گزاره» و یا «مسند» جملات اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند: مفهوم خوب، بد، باید، نباید و امثال آن. (مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۵۰، ۱۳۹۳)

موضوع جملات اخلاقی

مفاهیمی که در ناحیه ی موضوع یا مسند الیه گزاره‌های اخلاقی قرار می‌گیرند، از قبیل مفاهیم ماهوی نبوده، به اصطلاح ما به ازای عینی ندارند؛ بلکه از مفاهیم ماهوی انتزاع شده و به مقتضای نیازهای عملی انسان در زمینه‌های فردی و اجتماعی، در معانی قراردادی و اعتباری به کار رفته‌اند؛ مثلاً با توجه به لزوم کنترل غرایز و رعایت محدودیت‌هایی در رفتار، به‌طور کلی حدودی در نظر گرفته شده و خروج از آن‌ها به نام ظلم و طغیان و رعایت آن‌ها و حرکت در چهارچوب آن حدود، به نام عدل و قسط نام‌گذاری گردیده است. (مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۵۰، ۱۳۹۳)

بلکه اعتبار آن‌ها بر اساس نیازهایی است که انسان برای رسیدن به سعادت و کمال خود تشخیص می‌دهد، تشخیصی که مانند موارد دیگر گاهی صحیح و مطابق با واقع است و زمانی هم خطا و مخالف با واقع. چنان‌که ممکن است کسی صرفاً برای کسب منافع شخصی دست به چنین اعتباراتی بزند و حتی به‌زور بر جامعه‌ای هم تحمیل نماید؛ ولی به‌رحال نمی‌توان این اعتبارات را گزاف و بی‌ملاک به حساب آورد. (همان، ص ۵۱)

۲ - برای اجزای جملات خبری، تعبیر موضوع و محمول به کار می‌رود؛ اما در جملات انشایی چنین تعبیراتی صحیح نیست. بنابراین بهتر است که پیش از تعیین اخباری یا انشایی بودن جملات اخلاقی، تعبیری به کار برده شود که با هر دو دیدگاه سازگار باشد. هر چند تعبیر «موضوع و محمول»، «نهاد و گزاره» یا «مسندالیه و مسند» مربوط به شکل ظاهری جملات است و ربطی به نزاع اخباری و انشایی در مورد حقیقت جملات اخلاقی ندارد.





به هر حال، اعتبار این مفاهیم گرچه در گرو جعل و قرارداد است. ولی در حقیقت، روابط تکوینی میان افعال انسانی و نتایج مترتب بر آن‌ها، پشتوانه‌ی این اعتبارات و قراردادها است. (محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۸۳)

به عبارت دیگر، مفاهیمی که در ناحیه‌ی موضوع یا مسندالیه جملات اخلاقی به کار برده می‌شوند، نه جزو مفاهیم ماهوی‌اند، که بیانگر هویت چیستی اشیا خارجی باشند، و نه از جمله معقولات ثانی منطقی به حساب می‌آیند، که صفات مفاهیم ذهنی باشند؛ بلکه از سنخ مفاهیم فلسفی هستند؛ مثلاً همان‌طور که دیدیم در جمله «عدالت خوب است»، عدالت که موضوع این حکم اخلاقی است، یک ماهیت خارجی نیست و مابازای حقیقی در خارج ندارد؛ بلکه عنوانی انتزاعی است که باید چند چیز را در نظر بگیریم تا این مفهوم را از آن‌ها انتزاع نماییم. برای انتزاع این عنوان، ماهیت خود فعل دخالتی ندارد. عدل ممکن است سخنی باشد که کسی می‌گوید و یا رفتاری باشد که از آدمی سر می‌زند. سیلی زدن به گونه‌ی انسان بی‌گناه ظلم است، اما اگر به عنوان قصاص باشد، عدل است. خود عمل سیلی زدن که یک حرکت است و مابازای خارجی دارد، نه عدل است و نه ظلم، برای انتزاع این عناوین امور دیگری باید لحاظ شود.

البته گاهی ممکن است چنین تصور شود که در مواردی یک امر عینی و خارجی متصف به حسن و قبح اخلاقی می‌شود؛ مثلاً در جمله «راه رفتن در زمین دیگران ظلم است» ممکن است بعضی گمان کنند که «راه رفتن» که یک حقیقت خارجی است، موضوع حکم اخلاقی قرار گرفته است. اما با کمی تأمل درمی‌یابیم که نفس راه رفتن، موضوع حقیقی این حکم اخلاقی نیست؛ بلکه این راه رفتن چون در زمین دیگران است و غاصبانه، موضوع حکم اخلاقی قرار گرفته است. بنابراین حتی در این‌گونه موارد نیز، آن امر عینی از آن جهت که مصداق یک عنوان انتزاعی (غصب) است، موضوع حکم اخلاقی واقع می‌شود. (مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، صص ۵۱ و ۵۲، ۱۳۹۳)

#### محمول جملات اخلاقی

واژه‌های «باید» و «نباید» دو گونه کاربرد دارند. گاهی در موارد امرونهی به کار رفته و - در بعضی زبان‌ها - نقش معانی حرفی را ایفا می‌کنند، که در این صورت معنای مستقلی ندارند، بلکه در واقع، همراه با فعل جمله، جایگزین هیئت و صیغه‌ی امرونهی می‌شوند؛ چنان‌که عبارت «باید بگویی» جانشین «بگویی» و عبارت «نباید بگویی» جایگزین «نگوی» می‌گردد. گاهی نیز دارای مفهومی مستقل بوده، به معنای «واجب»، «ضروری» و «لازم» به کار می‌روند. چنان‌که به جای جمله‌ی به ظاهر انشایی «باید به عدالت رفتار کرد»، می‌توان از جمله‌ی اخباری «عمل به عدالت واجب است»، استفاده نمود؛ یعنی «باید» در اینجا به معنای امر و فرمان نیست، بلکه به معنای لازم، واجب و ضروری بوده، حکایت از ضرورت انجام کار دارد. (مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، صص ۷۵ و ۷۴، ۱۳۹۳)

#### بایدونباید در کاربرد اول

بایدونباید در کاربرد اول، بدون شک، حالت انشایی و اعتباری داشته، بیان‌کننده‌ی عواطف و احساسات گوینده هستند و ممکن است بدون توجه به پیامدهای آن و بدون داشتن هدف و انگیزه‌ی خاصی اعتبار شده باشند. اما توجه داریم که یک امر و دستور، و یک انشا و اعتبار، تنها در صورتی می‌تواند موجه و معقول باشد که شخص اعتبار کننده، اولاً هدف معقول و خرسندی را مد نظر داشته باشد؛ ثانیاً آن چه را که به آن امر می‌کند و آن اعتباری را که وضع می‌نماید، حقیقتاً در خدمت تأمین هدف مورد نظرش باشد به عبارت دیگر، اعتبار او باید پشتوانه‌ای از واقعیت و ریشه‌ای در حقیقت داشته و بر اساس ملاک‌ها و معیارهای حقیقی و موجه صورت بگیرد.

نتیجه آن که مفاهیم بایدونباید در کاربرد انشایی خود، یعنی هنگامی که به معنای دستور و فرمان و به جای هیئت امرونهی، مورد استفاده قرار می‌گیرند، گرچه ممکن است صرفاً بر اساس امیال و احساسات درونی گوینده، ابراز شوند، اما تنها در صورتی موجه و معقول اند که بر مبنای رابطه‌ای ضروری و واقعی میان فعل و نتیجه‌ی آن، اعتبار شده باشد. (همان، ص ۷۵)

مفهوم بایدونباید در کاربرد دوم

مفهوم بایدونباید در کاربرد دوم، یعنی زمانی که بر ضرورت و لزوم انجام و ترک کاری دلالت دارند، در علوم مختلف و در انواع گوناگونی از قضایا مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ از جمله در قضایای علوم طبیعی و ریاضی؛ مثل زمانی که معلم در آزمایشگاه به دانش آموزان می‌گوید: «باید کلر و سدیم را با هم ترکیب کرد تا نمک طعام به دست آید»؛ یا پزشکی به بیمار می‌گوید: «برای بهبودی باید از فلان دارو استفاده کنی». (همان، ص ۷۵)

چنین عباراتی جز بیان رابطه‌ی فعل و انفعال، و تأثیر و تأثر بین ترکیب دو عنصر و پدید آمدن یک ماده‌ی شیمیایی، یا بین استعمال دارو و حصول بهبودی نیست. به اصطلاح فلسفی، واژه باید در این موارد، مبین ضرورت «بالقیاس» بین «سبب و مسبب» و «علت و معلول» باشد، نشان‌دهنده‌ی آن است که تا کار مخصوص (علت) تحقق نیابد نتیجه‌ی آن (معلول) نیز تحقق نخواهد یافت؛ یعنی بیانگر ضرورت انجام یا ترک کار خاصی در مقایسه با هدف معینی هستند؛ و این همان است که در اصطلاح فلسفی از آن به «ضرورت بالقیاس» تعبیر می‌شود. (همان ص ۷۶)

انواع وجوب و ضرورت در فلسفه

در اینجا برای روشن شدن ضرورت مورد نظرمان، به تبیین انواع ضرورت در فلسفه می‌پردازیم؛ وجوب دارای سه معنا می‌باشد: وجوب بالذات:

معنای وجوب بالذات از نظر منطقی آن است که، نه تنها محمول برای موضوع ضرورت و حتمیت دارد، بلکه این ضرورت از ذات موضوع ناشی می‌شود؛ یعنی ذات موضوع به گونه‌ای است که چنان محمولی را اقتضا دارد و محال است که بتوان آن محمول را از آن موضوع جدا کرد. (همان، ص ۷۰)

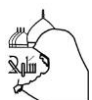
وجوب بالغیر:

تمامی ممکناتی که موجود شده‌اند «واجب بالغیر» خوانده می‌شوند. «ممکن» چیزی است که ذاتاً نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم؛ حال اگر وجود پیدا کرد، نشانه‌ی آن است که امر دیگری موجب موجودیت آن شده است؛ یعنی چون علت تامه اش محقق شده، او نیز ضرورت وجود یافته است. بنابراین وجوب آن، وجوب بالغیر است. (همان، ص ۷۰)

۳. وجوب بالقیاس: همان‌طور که از عنوان این قسم از وجوب پیدا است، قوام آن به مقایسه و سنجیدن دو چیز با یکدیگر است. در وجوب بالقیاس گفته می‌شود که فی‌المثل با فرض وجود «الف» وجود «ب» نیز ضروری و واجب است. اما این که آیا وجوب «ب» از ناحیه‌ی «الف» است یا نه، مورد نظر نیست. البته وجوب بالقیاس چون معنای اعمی دارد، تمامی موارد وجوب بالغیر را نیز در برمی‌گیرد. هر علتی اعم از تامه و ناقصه نسبت به معلول خودش «وجوب بالقیاس» دارد و همچنین هر معلولی نسبت به علت تامه اش «وجوب بالقیاس» دارد، و دو معلول علت واحد نیز نسبت به یکدیگر وجوب بالقیاس دارند. (همان، ص ۷۱)

رابطه فعل اختیاری و نتیجه آن

همان‌گونه که گفته شد، یکی از مصادیق ضرورت بالقیاس در رابطه‌ی طرفینی علت و معلول است. وقتی علت تامه‌ی چیزی موجود بود، معلولش نیز ضروری الوجود می‌شود و هر جا معلول وجود داشت، علت آن نیز می‌بایست موجود باشد. اکنون باید توجه کرد که رابطه‌ی علیت گاهی ممکن است بین دو امر حقیقی و عینی باشد؛ مثل آتش و حرارت که نسبت به یکدیگر ضرورت بالقیاس دارند، و گاهی ممکن است میان یک کار اختیاری و نتیجه‌ی آن باشد. روشن است که فعل انسان از آن جهت که پدیده‌ی خاصی است، می‌تواند آثار درونی و بیرونی، و پیامدهای فردی و اجتماعی خاصی هم داشته باشد (البته آن آثار،





گاهی شناخته شده و قابل فهم همگانی است و زمانی هم ناشناخته و ناپیدا است. به هر حال، فعل اختیاری انسان را وقتی با آثار مترتب با آن می‌سنجیم، بین آن‌ها رابطه‌ی ضرورت بالقیاس می‌یابیم؛ (همان، ۷۷)

یعنی هر فعلی غایتی دارد و مقصود از غایت در اینجا پایان و نتیجه فعل است. برخی غایات و نتایج دور و با واسطه هستند و برخی نزدیک می‌باشند. وقتی فاعل فعل اختیاری قبل از انجام عمل، تصویر غایت را در ذهن خود تصور می‌کند؛ برای انجام عمل انگیزه می‌یابد و لذا آن فعل را اراده می‌کند و انجام می‌دهد؛ چون این تصور است که محرک فاعل در انجام عمل می‌شود بدان غایی می‌گویند یعنی فاعلیت فاعل معلول تصور غایت و نتیجه فعل است و بدین ترتیب تصور غایت نیز مثل علت‌های فاعلی و صوری و مادی به مرحله قبل از عمل مربوط می‌شود و همه نسبت به نتیجه و غایت عمل، نقش علی دارند.

از مطلب بالا روشن می‌شود که تصور غایت (عله غایی) اگرچه موجب انجام فعل می‌باشد ولیکن این احتمال رانمی توان نادیده پنداشت که گاهی فاعل، غایتی را به خطا در ذهن خود به فعلی خاص منتسب می‌کند و فاعل به انجام فعل اقدام می‌نماید در حالی که در عالم واقع و نفس الامر آن فعل خاص، به چنان نتیجه پیش‌بینی شده‌ای منجر نخواهد شد. در این حالت فاعل در فعل خود ناموفق خوانده می‌شود چون فاعل به هدف مطلوب خود نرسیده است باینکه ضرورتاً نتیجه و غایت تکوینی (عینی) فعل او قطعاً محقق شده است. در واقع این بدان معنا است که فاعل مختار به درستی نتیجه عمل را پیشگویی نکرده است و فاعل توهم کرده است که فلان فعل خاص به فلان نتیجه خاص منجر می‌شود یعنی تصور مورد نظر کاشف از واقع نبوده است پس خطا در مرحله تطبیق دو طرف وجود بالقیاس رخ داده است. والا بین فعل و نتیجه آن قطعاً رابطه وجود بالقیاس وجود دارد.

مثلاً وقتی می‌گوییم راست‌گویی خوب است یا واجب است. یا باید راست‌گو بود. مقصود این است که بین تحقق عمل راست‌گویی و نتیجه آن وجود بالقیاس است. و چون آن نتیجه تکوینی مطلوب ما است (فرق نمی‌کند هر چه باشد) پس فاعل با تصور نتیجه، به انجام راست‌گویی اقدام می‌کند یعنی مفهوم باید برای او شکل می‌گیرد.

بنابراین احتمال کاشفیت و صحت جمله اخلاقی کاملاً وابسته به اعتبار منبع کشف دو طرف وجود بالقیاس می‌باشد مثلاً اگر جمله اخلاقی نص صریح شارع حکیم یا حاصل عقل قطعی باشد این بدان معنا است که بین آن عمل - منطبق بر باید - و نتیجه مطلوب (مثلاً هدف شارع) رابطه وجود و ضرورت بالقیاس وجود دارد.

پس مثلاً اگر مطلوب انسان رسیدن به قرب الهی باشد، و او بخواهد به آن هدف دست یابد، (من طالب کمال هستم) و از طرفی به هر طریقی (عقل یا شرع) فهمیده‌ایم که تحقق این هدف بدون انجام افعال اختیاری خاصی ممکن نیست؛ (علت رسیدن به کمال، انجام فلان عمل خاص است) در این صورت گفته می‌شود که بین آن هدف و انجام این افعال رابطه‌ی ضرورت بالقیاس است. (پس باید فلان عمل خاص را انجام دهیم) این ضرورت را می‌توانیم به صورت یک قضیه‌ی اخلاقی بیان کنیم که فعل مزبور در آن، متعلق «باید» است و می‌گوییم: «برای تحقق آن معلول (قرب الهی) باید آن کار خاص را انجام داد»؛ یا مثلاً «باید راست گفت» که مفاد آن، بیان ضرورتی است که بین راست‌گویی و قرب الهی (کمال مطلوب انسان) برقرار است. درست به همان معنایی که در علوم تجربی می‌گفتیم که مثلاً «برای پیدایش آب باید اکسیژن و هیدروژن را با نسبت خاصی با هم ترکیب کرد».

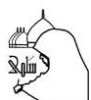
(همان، ص ۷۷)

که قیاس آن به شکل زیر می‌باشد:

شخص S می‌خواهد به هدف d برسد

اما S تنها در صورتی می‌تواند به هدف d برسد که کار C را انجام داده باشد

پس شخص S باید کار C را انجام دهد



یا به شکل قیاس اقترانی (وضع مقدم)؛

۱- اگر شخص S خواهان هدف d هست، باید کار C را انجام دهد

۲- شخص S خواهان هدف d هست؛

۳- پس باید کار C را انجام دهد

مثلاً: ۱- اگر من طالب سیر شدن هستم، باید غذا بخورم؛

۲- طالب سیر شدن هستم

۳- پس باید غذا بخورم

ما سلسله‌ای از کمالات را می‌توانیم داشته باشیم که هرکدام، غایت کمال دیگری بشود و درنهایت به کمالی غایی برسیم در افعال و غایات باواسطه آن‌ها، ابتدا قیاس عملی ذیل و سپس قیاس فوق جریان دارد؛

شخص S می‌خواهد کار d را انجام دهد

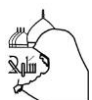
اما S تنها در صورتی می‌تواند کار d را انجام دهد که کار C را انجام داده باشد

پس S باید کار C را انجام دهد

مفاد اصلی باید‌های ارزشی نیز، همان بیان رابطه‌ی علیت است. علیتی که میان فعل اختیاری و هدف اخلاق یا حقوق وجود دارد. مثلاً هنگامی که یک حقوق‌دان می‌گوید: «باید مجرم را مجازات کرد»، هرچند نامی از هدف این کار نمی‌برد ولی درواقع می‌خواهد رابطه‌ی بین مجازات و هدف (یا یکی از اهداف) حقوق، یعنی امنیت اجتماعی را بیان کند. همچنین هنگامی که یک مربی اخلاق می‌گوید: «امانت را باید به صاحبش بازگرداند»، در حقیقت می‌خواهد رابطه‌ی این کار را با هدف اخلاق، مثلاً رسیدن به کمال و سعادت نهایی بیان کند. به همین دلیل است که اگر از حقوق‌دان سؤال شود: «چرا باید مجرم را مجازات کرد؟» پاسخ می‌دهد: «زیرا اگر مجرم به مجازات نرسد جامعه دچار هرج‌ومرج خواهد شد»؛ و نیز اگر از مربی اخلاق پرسیده شود: «چرا باید امانت را به صاحبش رد کرد؟» جوابی متناسب با معیارهای مورد قبولش در فلسفه‌ی اخلاق خواهد داد. (همان، ص ۷۶)

حاصل کلام آن‌که، مفهوم باید دو کاربرد دارد: کاربرد اخباری و کاربرد انشایی. کاربرد اخباری آن به معنای ضرورت بالقیاس است که بیانگر رابطه‌ی واقعی افعال اختیاری انسان با هدف مطلوب اخلاق می‌باشد. در کاربرد انشایی، همراه فعل جمله به جای هیئت امرونی به کار می‌رود. در کاربرد دوم هرچند مفاد باید و نباید، انشا و اعتبار است؛ اما اعتباری بی‌پایه و بی‌مایه نیست، بلکه امری حقیقی و عینی در ورای آن نهفته است و درواقع این مفاهیم از آن واقعیت نفس‌الامری حکایت می‌کنند. همان‌گونه که اشاره شد، این دو دسته از مفاهیم اخلاقی نیز مانند مفاهیمی که در ناحیه‌ی موضوع جملات اخلاقی قرار می‌گیرند، از قبیل مفاهیم فلسفی و معقولات ثانی‌اند که هرچند مابازای عینی و خارجی‌اند، اما منشأ انتزاع آن‌ها در خارج موجود است، و اگر احياناً معانی دیگری در آن‌ها اِشْراب شود یا به‌صورت دیگری از آن‌ها اراده گردد، نوعی مجاز یا استعاره خواهد بود. (همان، ص ۷۷؛ کرسی‌های نظریه‌پردازی تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی ۲، ۷ مهر ۱۳۸۵، مجمع عالی حکمت اسلامی)

بنابراین نظریه‌ی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، واقع‌گرایانه است؛ یعنی ایشان معتقدند که الزامات اخلاقی از اموری واقعی خیر می‌دهند. الزامات اخلاقی را کشف می‌کنیم، جعل یا وضع نمی‌کنیم تا پیامدهای منفی خودش را داشته باشد. حاصل سخن ایشان این است که مفهوم الزام اخلاقی از سنخ معقول ثانی فلسفی است که برای انتزاع آن به فعل فاعل اخلاقی و غایت فاعل



اخلاقی از فعلش توجه می‌شود. یعنی روش انتزاعش ضرورت بالقیاس است و منشأ فعل انسان (فعل فاعل اخلاقی) و غایتی است که فاعل اخلاقی در نظر دارد. البته غایت فاعل اخلاقی از فعل جدا نیست. و در هر فعلی بین فعل و نتیجه، رابطه تکوینی هست. (کرسی‌های نظریه‌پردازی تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی ۲، ۷ مهر ۱۳۸۵، مجمع عالی حکمت اسلامی)

در آخر یادآوری این نکته لازم است "که کمال و مطلوب فاعل اخلاقی قرب الهی است" پیش‌فرض این نظریه می‌باشد. چراکه اگر کمال‌های مطلوب متعدد شود ضرورتاً افعال رساننده به‌سوی آن‌ها و بایدهای منتزع نیز متعدد خواهد شد. ولکن چون به گزارش شارع حکیم کمال مطلوب در نزد ما مشخص و ثابت است (قرب الی الله) پس افعال رساننده به آن نیز ثابت و معین است؛ اگرچه ممکن است فاعل مختار به دلایلی جاهل به برخی از آن‌ها باشد و یا در تشخیص آن‌ها اشتباه کند ولی باید گفت که خطای در تشخیص او، قوانین تکوینی را عوض نخواهد کرد

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

الزام اخلاقی از جنس ضرورت فلسفی می‌باشد. در مورد باید و ضرورت اخلاقی حداقل سه دیدگاه کلی متفاوت وجود دارد؛ ضرورت بالغیر، ادعایی، بالقیاس.

در این نوشتار دو دیدگاه اول به دلایل اشکالات وارده کنار گذاشته شد و به تفضیل دیدگاه سوم (ضرورت بالقیاس حضرت آیت‌الله مصباح یزدی ( ) شرح و توضیح داده شد که به برخی نکات مهم آن در ذیل به نحو خلاصه اشاره می‌شود:

۱- موضوع و محمول گزاره‌های اخلاقی از مفاهیم فلسفی می‌باشند نه ماهوی.

۲- بین فعل و غایت آن رابطه علی وجود دارد.

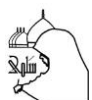
۳- هر رابطه علی حاکی از ضرورت بالقیاس الی الغیر می‌باشد.

۴- باید اخلاقی از مقایسه رابطه فعل و کمال مطلوب فاعل مختار انتزاع می‌شود.

بنابراین این دیدگاه یک دیدگاه واقع‌گرایانه می‌باشد که بایدها را بر هست‌ها مبتنی می‌نماید لذا بایدهای اخلاقی حقایقی ثابت هستند. دیدگاه مطلوب من نیز همین دیدگاه می‌باشد.

به امید سلامتی، طول عمر و توفیقات روزافزون همه علمای پاک‌سیرت و حق‌طلب که جانشان مخزن اسرار تکوینی الهی است این نوشتار را خاتمه می‌دهم. باشد که به دعای بزرگان و اساتید فرزانه این کمترین نیز جرعه نوش دریای معارف الهیه باشم. به حول الله وقوته!

عبدالمظفر عیوب‌اوه‌ران



منابع:

- ۱- حائری یزدی؛ مهدی، ۱۳۶۱ کاوش‌های عقل عملی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۵۶، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی
- ۳- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، مجموعه آثار، ج ۱، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سوم.
- ۴- -----، ۱۳۷۳، -----، ج ۷، -----، چاپ دوم.
- ۵- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۶، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی، چاپ دوم.
- ۶- -----، ۱۳۹۳، فلسفه اخلاق، تحقیق احمد حسین شریفی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
- ۸- معلمی، حسن، پاییز ۱۳۸۸، سال چهارم، قبسات، ضرورت بالقیاس وبالغیر مفاد باید‌های اخلاقی.
- ۹- کرسی‌های نظریه‌پردازی تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی ۲، ۷ مهر ۱۳۸۵، سایت مجمع عالی حکمت اسلامی)

گروه‌های علمییه حضرت عبدالعظیم ع. حواهران

